

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۹	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۷/۱۲
عنوان فرعی ۱	عدل اقتصادی			
عنوان فرعی ۲	رابطه عدل با تفاوت های اجتماعی			
عنوان فرعی ۳	رابطه تفاوت های اجتماعی و امتیاز اقتصادی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث در نفی امتیاز اقتصادی بر اساس تفاوت های اجتماعی بود که چند روایت را در جلسات پیش خواندیم. اولین روایت خطبه ای بود که تحف العقول از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده بود که گفتیم از متن خطبه چنین برمی آید که از اولین خطبه های حضرت در هنگام تصدی ظاهری خلافت بوده است. ابوجعفر اسکافی معتزلی متوفای ۲۴۰ هـ _ که معاصر امام هادی علیه السلام بوده است و همچنین معاصر امام جواد علیه السلام بوده _ کتابی دارد به عنوان المعیار و الموازنة که این کتاب را برای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه صحابه نبی اکرم صلی الله علیه و آله تألیف کرده و با اینکه سنی و معتزلی است لکن معتقد به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله است نظیر سایر معتزله. معتزله یک جریان تصحیحی در تاریخ اسلام بوده نظیر جریان متصوفه در ابتدای پیدایششان که جریان تصحیحی بودند؛ نه اینکه جریان کاملاً سالمی باشند اما در برابر یک انحراف گسترده عکس العمل نشان دادند. جریان اعتزال تحت تأثیر مکتب اهل بیت علیهم السلام بوده. به هر حال این شخص که از اکابر معتزله به شمار می آید در کتاب المعیار و الموازنة این خطبه تحف العقول به صورت خلاصه نقل کرده را به تفصیل بیان کرده است و به دلیل مهم بودن این خطبه و اینکه مضامین بسیار با اهمیتی در این خطبه آمده، قسمتی که بیشتر جالب توجه است و در روایت تحف العقول نیامده است را بیان می کنیم:

وذكروا أن علياً رضي الله عنه لما قسم بينهم بالسوية، وأعطى الأسود والأحمر عطية واحدة، أنكر ذلك من فعله قوم وجدوا من ذلك^۱ ومشى بعضهم إلى بعض بالعتب والطعن.

معلوم می شود اساس مخالفت ها با حضرت از اینجا شروع شده.

۱. «وجدوا» از وجدان به معنای پیدا کردن و یافتن نیست؛ بلکه به معنای به خشم آمدن و ناراحت شدن است.

فبلغ ذلك أصحابه من المهاجرين والأنصار، فاجتمع أبو الهيثم بن التيهان وخزيمة ابن ثابت ذو الشهادتين، وعمار بن ياسر، ورافعة بن رافع، وأبو حية وخالد بن زيد وسهل بن حنيفة، فتشاوروا، فاجتمع رأيهم على أن يركبوا إلى علي بن أبي طالب رضي الله عنه، ويخبروه أن طلحة والزبير من كان من بني أمية بالحجاز قد اجتمع رأيهم واشتملت عداوتهم، وهم مصرّون على أمر لا نأمنهم عليه. فركبوا إلى علي بن أبي طالب، فقالوا: يا أمير المؤمنين انظر في أمرك، وعاتب قومك هذا الحي من قريش خدمت حضرت رسیدند و گفتند یا امیرالمؤمنین در حکومت نگاه کن کسانی که از قریش در حال توطئه هستند را مورد عتاب قرار بده

فإنهم قد نقضوا عهدك، وأخلفوا وعدك، وقد دعونا في السر إلى رفضك
یعنی اینها ما را هم در خلوت به مخالفت با شما دعوت می کنند.

هداك الله لرشدك، وذلك لأنهم فقدوا الأثرة،

«اثره» اینجا به معنای امتیاز و برتری است یعنی آن امتیازات و برتری هایی که در قبل داشتند را از دست دادند.

وكرهوا الأسوة،

و از این برنامه برابری اقتصادی ای که شما برقرار کردید، خوششان نیامده.

فلما استتبّ بينهم وبين الأعاجم، أنكروا،

وقتی بین اینها و عجم ها یکسانی برقرار کردید، اینها انکار و اعتراض کردند.

واستشاروا عدوك،

شاید مراد از عدو، معاویه باشد یا اعدای حضرت از بنی امیه.

فاجتمع رأيهم على أن يطلبوا بدم عثمان، فرقة للجماعة، وإتلافاً لأهل الجهالة! فرأيك؟

فأقبل عليّ راكباً بغلة رسول الله الشهباء، فدخل المسجد،

مراد از این مسجد، مسجد الرسول ﷺ است

فركب المنبر مغضبا وعليه عمامة خز سوداء،

از اینجا معلوم می شود عمامه سیاهی که سادات بر سر می گذارند، احتمالاً از سنن حضرت امیر علیه السلام باشد.

مرتدياً بطاق، متّزايبر دقّطري، متوشّحاً سيفاً، متوكّفاً على قوس، فقال:

از اینجا به بعد همان خطبه‌ای را که از تحف العقول قطعه‌هایی از آن را بیان کردیم^۱، همان را نقل می‌کند و بس از پایان خطبه چنین می‌گوید:

ثم نزل عن المنبر وصلى ركعتين، وبعث بعثاً إلى طلحة والزبير وهما في ناحية من المسجد

متأسفانه طلحه و زبیر بودند که راه مخالف و جرأت بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را باز کردند. اگر اینها این چنین نمی‌کردند معاویه جرأت نمی‌کرد آنچنان مخافت کند و جنگ به راه بیندازد. و اگر معاویه آن طور نمی‌کرد، نهر وانه‌ها آنچنان نمی‌کردند.

فكما فحلسا إليه،

آن دو بلند شدند و خدمت حضرت آمدند.

فقال لهما: أنشدكما الله، هل جئتما مني بُياعاً طائعين، ودعوتما مني إليها وأنا كاره؟ قالا: اللهم نعم.

حضرت می‌فرماید یادتان نمی‌آید که شما از روی رضا با من بیعت کردید درحالی که من تمایلی به این خلافت نداشتم، آیا این چنین نبود؟ گفتند: بله چنین بود.

قال: غير مجبورين ولا مقسورين فأسلمتُمالي بيعتكمَا، وأعطيتُماني عهدكمَا؟ قالَا: اللّهُمَّ نعم.

مگر شما نبودید که با رضای خودتان با من بیعت کردید؟ گفتند بله.

فقال عليّ: الحمد لله ربّ العالمين عليّ ذلك. ثمّ قال لهما: فما عدا مما بدا؟^٢

پس چه چیز باعث شد که از رویهٔ سابقان برگشتید؟ که جوابی که می‌دهند مشخص می‌کند سرّ این مخالفت‌ها همان سیاست عدل و تقسیم بالسویه بیت‌المال بوده است.

۱. که در ضمن آن فرمود: فَانظُرُوا يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَأَهْلَ دِينِ اللَّهِ مَا وُصِفْتُمْ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ تَزَلَّتُمْ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ جَاهَدْتُمْ عَلَيْهِ فِيمَا فُضِّلْتُمْ بِهِ حَضَرَتْ مِیْ فَرَمَلِدِ بِنِینِدِ بَا چِه معیاری خدا به شما برتری بخشیده است؟ أَمْ بِالْحَسَبِ وَ النَّسَبِ أَمْ بِعَمَلٍ وَ طَاعَةٍ

۲. این بخش دوم را شریف رضی هم در نهج البلاغه نقل کرده است البته با اختصار.

قالا: أعطيناك بيعتنا على أن لا تقطع الأمر دوننا وأن تستشيرنا في الأمور، ولا تستبدّ بها عنا، ولنا من الفضل على غيرنا ما قد علمت!

ما برتریم از دیگران و این همه امتیاز و فضیلت داریم.

فأنت تقسم القسم، وتقطع الأمور، وتمضى الأحكام بغير مشاورتنا، ولا رأينا ولا علمنا.

فقال على رحمه الله: لقد نعمت ما يسير، وأرجأت ما كثير، استغفر الله لي ولكم.

چیزی که از شما بدتان آمده چیز خیلی مهمی نیست که می گوید چرا با من مشورت نکردید! و چیزهای مهم را عقب انداختید، مهم این است که ما به قرآن و سنت رسول خدا ﷺ و عدل عمل کنیم.

ثم قال لهما: ألا تخبراني أفى شيء لكما فيه حقّ دفعتكما عنه؟

آیا حقّی را از شما ضایع کردم که اینگونه می گوید.

أمر في قسم استأثرت به عليكما؟

یا در تقسیم بیت المال سهم بیشتری برای خودم جدا کردم و به شما ندادم؟

قالا: معاذ الله. قال: ففى حقّ رفعه إلى أحد من المسلمين ضعف عنه أوجهاته، أو حكم أخطأت فيه؟

آیا کسی از مسلمین حقّی را از من مطالبه کرد و من در نتیجه ضعف یا جهل توانستم احقاق حقّش کنم؟ و یا در حکمی خطا کردم؟

قالا: اللهمّ لا.

[قال: ففى أمر دعوتما نى إليه من أمر عامة المسلمين فقصرت عنه وخالفك كما فيه؟

قالا: اللهمّ لا]

قال: فما الذي كرهتما من أمري، ونقمتما من تأميري، ورأيتما من خلافي؟

چرا با من مخالفت می کنید؟

قالا: خلافاً لك عمر بن الخطاب وأئمتنا وحقنا في الفء جعلت حقنا في الإسلام كحق غيرنا، و
سويت بيننا وبين من أفاء الله به علينا بسيفنا ورماحنا ووجفنا عليه بخيلنا وظهرت عليه
دعوتنا، وأخذناه قسراً ممن لم يأتوا الإسلام إلا كرها

آنهایی که وارد اسلام نمی شدند و ما با شمشیرمان آنها را به اسلام وارد کردیم را با ما یکسان می کنی!
تا آنجایی که حضرت در ادامه جواب به طلحه و زبیر چنین می فرماید:

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنَ الْأُسُوءَةِ

اینکه می گوید چرا عمر به ما امتیاز و برتری می داد اما تو آن روش را کنار گذاشتی

فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ أَنَا فِيهِ وَلَمْ أَقْسَمْهُ،

دقت حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام را ببینید، این خودش روشن می کند روش حضرت چه بوده، نمی گوید عمر خلاف
کرد و خطا کرد و... تا عده ای که به عمر دلبسته بودند را بر علیه خود بشوراند، بلکه می گوید سنت رسول
خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه بود؟ این سنت من نیست و من این کار را که از خودم انجام ندادم.

قد وجدت أنا وأئمتنا ما جاء به رسول الله صلى الله عليه وسلم قسماً قد فرغ الله من قسمته وأمضى فيه
حكمه.

سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر ماست و می بینیم تقسیمی که خود خدا آن را انجام داده و رسول خدا هم آن
را ابلاغ کرده و به آن عمل کرده.

دعوا بر سر سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یه عده سنت جدیدی را بر جامعه اسلامی تحمیل کردند و بعد
هم می خواستند این سنت جدید که سنت شیخین باشد را بخشی از اسلام کنند که این اصطلاح اهل سنت و
سنی که گفته می شود مراد سنت شیخین است نه سنت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در برابر
این امر ایستادگی کرد و شیعیان حضرت هم بر همین شیوه حرکت کردند و شیعه امیرالمؤمنین یعنی کسانی
که حاضر نشدند چیزی از خارج کتاب و سنت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اسلام افزوده شود.

از این عبارات بر می آید که طلحه و زبیر هم امتیاز سیاسی می خواستند و هم امتیاز اقتصادی؛ امتیاز سیاسی
این بود که می گفتند که چرا کارهایی که انجام می دهی با رأی و مشورت ما انجام نمی دهی، ما صاحب سابقه
در اسلام هستیم و این همه فضیلت داریم لذا ما را باید شریک خودت در حکومت بدانی.

در این روایت نیامده اما در روایات دیگر آمده که اینها طمع داشتند که طلحه ولایت کوفه و زبیر ولایت بصره را بر عهده بگیرد.

لذا این روایت هم امتیاز سیاسی را بر مبنای تفاوت‌های اجتماعی و اعتباری مبتنی بر حسب و نسب را نفی می‌کند و هم لغو امتیازهای اقتصادی را بر اساس این تفاوت‌های اجتماعی.